

مهم‌ترین معیار در ازدواج

همه چیز از جشن نامزدی شروع شد، آنها که معتقد بودند خودشان و رابطه عاطفی میانشان اهمیت دارد ...



همه چیز از جشن نامزدی شروع شد، آنها که معتقد بودند خودشان و رابطه عاطفی میانشان اهمیت دارد و اختلاف فرهنگی و مذهبی بین خانواده‌ها نمی‌تواند هیچ خللی به زندگیشان وارد کند، از همان شب نامزدی و دلخوری‌های پیش آمده بین خانواده‌ها متوجه شدند که در این مورد اشتباه کرده‌اند، چون اختلاف در دیدگاه‌های مذهبی و پایبند نبودن به مناسک دینی چون نماز خواندن و روزه گرفتن بعداً هم در طول زندگی مشترک کوتاهشان ادامه یافت و کار به جایی رسید که پس از شش ماه نتوانستند یکدیگر را تحمل کنند و تن به جدایی دادند...

به گزارش سلامت نیوز به نقل از چارديواری ضمیمه روزنامه جام جم، تا به حال درباره معیارهای گوناگون برای ازدواج زیاد شنیده‌اید که هر کدام هم در جایگاه خودشان از اهمیت زیادی برخوردار هستند، اما در میان همه این معیارها تشابه مذهبی و فرهنگی دختر و پسر و خانواده‌های آنها برای ازدواج و شروع یک زندگی موفق، بالاترین اهمیت را در تداوم زندگی مشترک افراد دارد.

عقاید دینی بخش مهمی از فرهنگ و ذهنیت یک فرد را تشکیل می‌دهد که از شیوه زندگی و فعالیت‌های روزمره تا تربیت فرزندان و نوع روابط و معاشرت‌ها تحت تأثیر آن قرار می‌گیرد. بنابراین بیراه نیست اگر بگوییم تناسب اعتقادی در ازدواج، اولین و مهم‌ترین عامل تفاهم است.

معیارهای مهم برای ازدواج

وقتی از دختر یا پسری درباره معیارهایش برای ازدواج سوال می‌شود، معمولاً جواب‌هایی مثل داشتن خانواده خوب، سطح تحصیلی و طبقاتی قابل قبول، چهره خوب، اندام مناسب و... شنیده می‌شود.

ریحانه جلالی، کارشناس ارشد روان‌شناسی، با اشاره به تجربه کاری خود در زمینه مشاوره، می‌گوید: قبل از ازدواج تمام جوانب اعم از این‌که تشابه و تفاهم در چند زمینه باید وجود داشته باشد یا این‌که تفاوت‌های موجود در دختر و پسر تا چه حد قابل چشم‌پوشی و گذشتن و تا چه حد جدی و مهم است را باید در نظر بگیریم.

وی می‌افزاید: مسائل مختلفی مثل میزان رشد عاطفی، تناسب هوشی و تشابه علایق و طرز تفکر، چگونگی گذراندن اوقات فراغت، تشابه تحصیلی، طبقاتی و حتی تناسب در ویژگی‌های ظاهری طرفین باید بررسی شود.

از نظر میزان رشد عاطفی، شخصی که ناپخته و خام است نمی‌تواند با فردی که از نظر عاطفی پخته است، تجربیات عاطفی ارضاکنده‌ای داشته باشند و در جریان زندگی همیشه می‌پندارد همسرش به او علاقه‌ای ندارد، چون ابراز علاقه نمی‌کند و علاقه خودش را با غافلگیر کردن او یا به صورت کلامی نشان نمی‌دهد، در صورتی که همسر او این طرز ابراز علاقه را بچگانه و حتی توقعات او را سطح پایین می‌داند که همین مساله به بروز مشکلات زیادی در زندگی مشترک آنها ختم می‌شود. وقتی همسران از نظر بهره هوشی هم خیلی زیاد با هم تفاوت داشته باشند زندگی کلافه‌کننده‌ای برایشان به وجود می‌آید که در آن دائم یکی در حال تحقیر دیگری است.

جلالی همچنین با اشاره به تشابهات در علایق و طرز تفکر، می‌گوید: به طور حتم نباید دو نفر که قصد ازدواج با یکدیگر را دارند، عین هم و آینه هم باشند، اما حتماً باید با هم تناسب داشته باشند و این تناسبات در مورد علاقه‌ها و طرز فکر هم بسیار اهمیت دارد، به طور مثال مردی که عاشق سر و صدا و مهمانی و بودن در جمع است نمی‌تواند با خانمی که درونگراست و همیشه ترجیح می‌دهد با همسرش در سکوت و تنهایی باشد زندگی مشترک خوبی داشته باشد، چون هر دو همیشه ناراضی هستند و نمی‌توانند هیچ تجربه و خاطره مشترک خوشایندی با همدیگر داشته باشند.

وی می‌افزاید: این مساله در مورد تشابه تحصیلی و طبقاتی هم صدق می‌کند و یک فرد تحصیلکرده نمی‌تواند نقاط مشترک زیادی با فردی که تحصیلات پایینی دارد، داشته باشد. در مورد اختلافات طبقاتی هم همین‌طور است و این نکته گرچه در ابتدای زندگی ممکن است به چشم نیاید، اما در درازمدت مشکلات زیادی را ایجاد می‌کند و یکی از نکات جالبی که در این زمینه می‌بینیم این است که بیشتر، آن فردی که از نظر تحصیلی و طبقاتی پایین‌تر است ابتدا شروع به ناسازگاری می‌کند و در دسرساز می‌شود و آن هم به دلیل حقارتی است که در رابطه با طرف مقابلش احساس می‌کند؛ در حالی که اگر همین فرد با کسی هم‌طبقه و هم‌شأن خودش ازدواج کرده بود می‌توانست بسیار هم سازگار باشد و زندگی موفق‌تری داشته باشد.

اختلاف در سطح ایمان و اعتقاد دینی

در نگاه اول شاید غیرقابل‌باور و کمی اغراق‌آمیز به نظر برسد، اما در تمام موارد مطرح شده در مورد معیارهای ازدواج، تشابه مذهبی و فرهنگی نقش دارد.

ریحانه جلالی در این باره می‌گوید: تشابه مذهبی روی تک‌تک معیارهای افراد برای ازدواج سایه می‌اندازد و اعتقادات مذهبی هر فرد و خانواده‌اش، علایق، طرز فکر، آداب، سنت و حتی دیدگاه‌های افراد در مورد خانواده‌های یکدیگر و... را نیز شامل می‌شود.

مراسم و آداب و سنت‌ها در افراد مذهبی و غیرمذهبی یا به طور کلی در افرادی که تفاوت خیلی زیادی در سطح اعتقاد و مذهب با یکدیگر دارند، متفاوت است.

جلالی می‌افزاید: حد و مرزها و شوخی‌های افراد با یکدیگر، جداسازی آقایان و خانم‌ها و حتی تعیین سن ازدواج و چگونگی ازدواج مثل سنتی یا مدرن بودن آن، در افراد با سطح فرهنگی و مذهبی مختلف، متفاوت است.

در مواردی ممکن است دو نفر به دلیل علاقه‌ای که بین آنها به وجود آمده، از این اختلاف فرهنگی و مذهبی چشم‌پوشی کنند و در ابتدا خود را با شرایط دیگری و خانواده او سازگار سازند یا حتی یکی به خاطر دیگری از خانواده خود به طور کامل طرد شود یا خود او از آنها کناره‌گیری کند، اما جلالی معتقد است زمانی که کمی از شور و شوق اولیه زندگی مشترک کاسته می‌شود و زندگی به روال عادی خود برمی‌گردد، به طور معمول این افراد از انتخاب خود پشیمان می‌شوند و نمی‌توانند خود را همرنگ دیگری کنند و در مواردی هم که یک نفر از خانواده خود دور یا طرد شده است، دائم با دیدن کوچک‌ترین خطایی، طرف مقابل را به بی‌لیاقتی در برابر از خودگذشتی خود متهم می‌کند!

به گفته این کارشناس مسائل خانواده، باثبات‌ترین ازدواج‌ها، بیشترین تشابهات و تناسب‌ها را دارند و از تشابه مذهبی هم می‌توان به عنوان مهم‌ترین عامل تفاهم و درختی نام برد که شاخه‌ها و تبعات آن روی همه معیارهای دیگر سایه انداخته است.

دین قسمت مهم فرهنگ و ذهنیت و شیوه زندگی هر فرد است و روابط و معاشرت و بویژه تربیت فرزندان را تحت تاثیر خود قرار می‌دهد.

اختلاف در تربیت فرزندان، ناشی از اختلاف مذهبی

دختر و پسر که با اختلاف در نوع اعتقادات ازدواج می‌کنند، حتی اگر قبل از ازدواج به این توافق رسیده باشند که به مسائل مربوط به مذهب کاری ندارند، پس از کاهش احساسات پرشور جوانی، در زمینه‌های مختلف اختلاف نظر و احتمالاً ناسازگاری خواهند داشت. تصور کنید در چنین خانواده‌ای پای یک کودک نیز به میان بیاید. تربیت و پرورش کودک یکی از زمینه‌های مهم برای ناسازگاری‌های دائم زن و شوهر خواهد بود.

به طور معمول، فرزندان چنین ازدواج‌هایی نه عقیده پدر را قبول می‌کنند و نه عقیده مادر، بلکه برخلاف قوانین جامعه و بشریت حرکت می‌کنند.

جلالی هم وضعیت تربیت بچه‌هایی را که در این خانواده‌ها به دنیا می‌آیند اسفبار توصیف می‌کند و می‌گوید: در بهترین شرایط فرض می‌کنیم اختلاف چندانی بین پدر و مادر در این زمینه به وجود نیامده و یکی خود را با شرایط خانواده دیگری سازگار کرده است و فقط در زمان رفت و آمد با آنها مجموعه‌ای نکات را به صورت نمایشی رعایت می‌کند، حال فکر می‌کنید چه بلایی بر سر فرزند این خانواده می‌آید؟ فردی که از کودکی شاهد نقش بازی کردن والدین و نیرنگ آنهاست مثلاً مادر را می‌بیند که به منزل خانواده پدری می‌رسد چادر به سر می‌کند یا برعکس پدر رفتاری در خانواده مادری نشان می‌دهد که به آن اعتقادی ندارد،

این فرد علاوه بر این که هرگز نمی‌تواند اعتقاد ثابت و درستی پیدا کند از نظر شخصیتی هم دچار دوگانگی و تزلزل می‌شود.